

۶۷ - تجرد و استقلال نفس ناطقه و تعلق و تجلیش در بدن بطریق جذب بدن و قیام بدن بآن

و نیز از حضرت عبدالجبار در کتاب **مفاوضات است. قوله الجلیل:** "روح از حقائق مجرد است و حقیقت مجرد مقدس از زمان و مکان ... روح مکان ندارد بلکه لامکان است و زمین و آسمان نسبت بروح یکسان است... زیرا در وجود انسانی اگر فحس کفی مکان و موقعی مخصوص از برای روح پیدا نکنی چه که ابداً روح مکان ندارد اما تعلق باین جسم دارد ... نفس ناطقه جوهر است و جسد قائم بآن اگر عرض یعنی جسم متلاشی شود جوهر روح باقی ثانیاً آنکه نفس ناطقه یعنی روح انسانی قیام حلول باین جسد ندارد یعنی در این جسد داخل نه زیرا حلول و دخول از خصائص اجسام است و نفس ناطقه مجرد از آن از اصل داخل در این جسد نبوده تا بعد از خروج محتاج بمقرری باشد بلکه روح بجسد تعلق داشته مثل تعلق این سراج در آینه. چون آینه صافی و کامل نور سراج در آن پدیدار و چون آینه غبار برداشت یا آنکه شکست نور مخفی ماند از اصل نفس ناطقه یعنی روح انسانی در این جسد حلول ننموده بود نفس ناطقه جوهر است و جسد قائم بآن شخصیت نفس ناطقه از اصل است بواسطه این جسد حاصل ننماید منتهی این است این تعینات و تشخصات نفس ناطقه در این عالم قوت یابد و ترقی کند و مراتب کمالات حاصل نماید یا آنکه در اسفل درکات جهل ماند و از مشاهده آیات الله محجوب و محروم گردد ... روح از مجردات است و دخول و خروج ندارد نهایتش این است که تعلق بتن مانند آفتاب بآینه حاصل نماید جسد آلتی است از برای روح مثلش مانند بلور و فیض آفتاب است یعنی جسم انسان که مرکب از عناصر است در اکمل صورت ترکیب و امتزاج است و غایت اتقان و اشرف ترکیب و اکمل موجودات است و بروح حیوانی نشو و نما نماید این جسم مکمل مانند آینه است و روح انسانی مانند آفتاب اگر چنانچه بلور بشکند فیض آفتاب باقی است و اگر چنانچه محو و نابود شود بر فیض آفتاب ضرری نرسد این روح قوه کاشفه است که محیط بر جمیع اشیاء است ... این اعضاء و اجزاء و ترکیبی که در اعضاء بشری است این جاذب و مغناطیس روح است لابد است که روح ظاهر شود مثلاً آینه که صافی شد لابد جذب شعاع آفتاب کند و روشن گردد و انعکاسات عظیمه در آن پدیدار شود یعنی این عناصر کونیة چون بنظم طبیعی در کمال اتقان جمع و ترکیب گردد مغناطیس روح شود و روح بجمیع کمالات در آن جلوه نماید."